

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش دوم	تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی

نقد و بررسی اندیشه‌ی تعارض علم و دین در جهان غرب

می‌خواهیم قدری وارد بحث تعارض علوم تجربی و دین شویم که بحثی است که در دنیای غرب مطرح شد. اولاً، بحث تعارض علم و دین هیچ وقت در دنیای اسلام مطرح نشد. علت این بود که کتاب آسمانی مسلمانان، خود مروج علم بود و هیچ‌گاه علیه علم موضع‌گیری نکرد. این کتاب، کتاب خالصی بود و تحریف نشده بود و لذا خرافه‌های ضد علمی وارد آن نشد تا با علم تغایر و تضاد پیدا کند. در دنیای اسلام، بزرگترین دانشمندان علوم تجربی همزمان دانشمند علوم دینی هم بودند؛ ابن سینا را نگاه کنید. او دانشمندی است که کتاب‌هایش، مثل قانون در عرصه‌ی پزشکی تا همین اواخر در دانشگاه‌های غربی تدریس می‌شد. این شخص در عرصه‌ی پزشکی یک چنین دانشمند برجسته‌ای است و همزمان یک فیلسوف بزرگ الهی هم هست. غالب دانشمندان علوم تجربی ما همزمان دانشمند علوم دینی هم بوده‌اند؛ لذا تصوّر این که علم و دین بتوانند با هم تعارض پیدا کنند، اصلاً به ذهن هیچ مسلمانی نیامده‌است. بحث تعارض علم و دین در دنیای غرب و در مسیحیت و یهودیت مطرح شد و علل عمده‌ی آن هم دو چیز بود: عامل اول تحریف شدن کتاب آسمانی آنها و وارد شدن خرافه‌های زائیده‌ی ذهن بشر در این کتاب‌هاست. این حرف‌ها وارد این کتاب‌ها شد و طبیعتاً، امروز انسان متفکر که این حرف‌ها را می‌شنود، نمی‌تواند قبول کند؛ می‌بیند با عقل و علم تضاد دارد. Bible یا کتاب مقدّسی که دنیای مسیحیت آن را کتاب آسمانی خود می‌داند، چنان حرف‌های مزخرفی دارد که هیچ

انسان عاقلی نمی‌تواند باور کند؛ خدایی که از آسمان به زمین می‌آید؛ با مخلوق خود، به اسم حضرت یعقوب علیه السلام کشتی می‌گیرد و مخلوقش او را ضربه‌ی فنی می‌کند و به زمین می‌زند؛ خدا وقتی در خاک شد به یعقوب علیه السلام التماس می‌کند که مرا رها کن. نزدیک صبح است؛ مردم بیدار می‌شوند و آبروی من می‌رود. یعقوب علیه السلام هم می‌گوید تا مرا برکت ندهی تو را رها نمی‌کنم. او هم می‌گوید تو را برکت دادم و یعقوب علیه السلام هم او را رها می‌کند و خدا می‌رود تا آبرویش نرود. کدام انسان عاقلی می‌تواند این حرف‌ها را قبول کند؟ خدایی که وقتی آدم و حوا در بهشت از میوه‌ی ممنوعه خوردند و متوجه شدند که برهنه‌اند؛ خجالت کشیدند و پشت درخت‌های بهشت مخفی شدند، دنبال‌شان می‌گشت تا آن دو را پیدا کند. نسبت‌هایی که این کتاب به انبیاء الهی علیهم السلام داده‌است؛ حرف‌های مزخرف! چه تعداد پیامبر معرفی می‌کند که بتکده ساخته و مردم را به بت پرستی کشانده‌اند! کارهای غیراخلاقی! حتی به یکی از انبیاء الهی علیهم السلام! ساحت انبیاء علیهم السلام بدور از این حرف‌هاست، پناه می‌بریم به خدا! اتفاقاً همین هفته‌ی گذشته، یک مسیحی را به دفترم در دانشکده‌ی ادبیات آوردند. کتاب مقدس را آوردم و این نمونه‌ها را به او نشان دادم؛ گفتم کتابی که شما قبول دارید این است. عقل خودت می‌تواند قبول کند که این حرف‌ها حرف‌های خدا باشد و حضرت موسی و حضرت مسیح علیهما السلام این حرف‌ها را آورده باشند؟- باری، به یکی از انبیاء عظام الهی نسبت می‌دهد که العیاذ باللّه، او چهار دختر داشت. دخترهایش بزرگ و بالغ شدند و نیازهای جنسی به آنها فشار آورد؛ هیچ مردی هم نبود که با آنها وصلت کند. سر انجام این دخترها نشستند و با هم فکر کردند چکار کنیم که این نیازمان را ارضاء کنیم و به این نتیجه رسیدند که شراب مفصلی به پدرشان بدهند و با او هم‌بستر شوند. به پیغمبر الهی شراب مفصلی دادند و شب اول، دختر بزرگتر هم‌بستر پدر شد؛ شب دوم، دختر دوم؛ شب سوم، دختر سوم و شب چهارم، دختر چهارم. به پیغمبر معصوم خدا یک چنین نسبت‌هایی داده است! این صریح کتاب مقدس است. بعد هم تازه از این هم‌بستر شدن‌ها نسل‌هایی به وجود آمد که از آنها هفتاد پیامبر مبعوث شدند. این نمونه‌ها را، هر انسان عاقلی بخواند، نمی‌گوید دین با عقل تعارض دارد؟ دین با علم

تعارض دارد؟ تحریف‌شدن کتاب مقدس یکی از عواملی بود که سبب شد در دنیای غرب، بحث تعارض و تضاد علم و دین مطرح شود.

عامل دوم هم برخوردهای خشن کلیسا با متفکران و اندیشمندان بود. در سلطه‌ی مخوف کلیسای قرون وسطایی، دادگاه‌های تفتیش عقاید و انگیزاسیون^۱ و اعدام هر کسی که در همین خرافه‌های کتاب مقدس تردید می‌کرد، رواج داشت. ماجرای محاکمه‌ی گالیله را که به یاد دارید، این یک نمونه از این برخوردها بود. این عملکرد خشن ضد علم کلیسا موجب شد تا تفکر تعارض علم و دین در دنیای غرب مطرح شود.

"وایتهد"^۲ جمله‌ی جالبی دارد؛ او می‌گوید: با توجه به ارج و اهمیت‌تی که دین و علم، هر دو برای بشر دارد و هر دوی این‌ها چیزهای مفیدی برای بشر هستند، سیر آینده‌ی تاریخ بستگی به این دارد که نسل معاصر ما، چگونه تعامل درستی بین علم و دین برقرار کند و از هر دو بهره‌مند شود؛ ولی به هر حال، این تعارض در دنیای غرب کاملاً ظهور کرد.

وقتی بحث تعارض علم و دین، در دنیای غرب مطرح شد، دو رویکرد و گرایش مختلف به دنبال آن ایجاد شد. عده‌ای گفتند: قبول داریم که علم و دین تعارض دارند؛ اما علم یافته‌های بشر جاهل است و دین، سخنان خدایی است که علم مطلق است. اگر موجود جاهل در برابر خدای عالم، حرفی زد، کدام را باید قبول کرد؟ روشن است که حرف عالم را باید پذیرفت. حرف خدای عالم، دین است و یافته‌های

Inquisition ^۱

^۲ وایتهد (Alfred North Whitehead) (۱۸۶۱-۱۹۴۷) ریاضی‌دان و فیلسوف انگلیسی که به‌ویژه به‌خاطر آثار شگرفش درباره‌ی منطق ریاضی و فلسفه‌ی علم شناخته شده است.

بشر جاهل، علم. بنابراین در عین این که قبول داریم که بین علم و دین تعارض وجود دارد، معتقدیم که باید علم را کنار گذاشت و دین را پذیرفت. این یکی از رویکردهایی بود که در غرب مسیحی مطرح شد. گفتند: چه کسی به شما گفته علوم تجربی یاد بگیرید؟ هر نیازی که دارید، ما از کتاب مقدس نشانمان می‌دهیم. هر سوالی راجع به طبیعت دارید، ما می‌توانیم از کتاب مقدس پاسخش را بدهیم. اصلاً در علم تجربی را ببندید. گروهی در دنیای غرب، این رویکرد را اتخاذ کردند. حرف اینها از نظر ما مسلمان‌ها کاملاً باطل است؛ پذیرش دین به هیچ‌وجه به معنای بستن در علوم تجربی نیست. همانطور که گفته‌ایم، قرآن انسان را به فکر کردن در پدیده‌های طبیعی، آسمان، زمین، شتر، غذا و... تشویق کرده‌است و بزرگ‌ترین دانشمندان علوم تجربی در دنیای اسلام، همزمان دانشمندان علوم دینی هم بوده‌اند. پذیرش دین به معنای بستن باب علوم تجربی نیست. وظیفه‌ی دین نیست که دانش تجربی به ما بیاموزد؛ دین آمده‌است تا راه تعالی و کمال و راه انسانیت را به ما یاد بدهد؛ نیامده فیزیک و شیمی به ما درس بدهد تا بگوییم با وجود دین دیگر نیازی به علوم تجربی نداریم. این یک رویکرد غلط بود که در ارتباط با موضوع تعارض علم و دین شکل گرفت.

رویکرد غلط دوم، متعلق به کسانی بود که اصطلاحاً به آنها ساینتیست‌ها^۳ یا علم‌گرایان می‌گوییم. آنها گفتند که حرف‌های علوم تجربی را می‌شود در آزمایشگاه ثابت کرد؛ درستی آن مثل روز روشن، برای انسان ثابت می‌شود؛ اما حرف‌های دین را نمی‌شود آزمایش کرد؛ این که خدا وجود دارد؛ ملائکه وجود دارند؛ قیامت وجود دارد؛ اینها را در کدام آزمایشگاه می‌شود ثابت کرد؟ اینها حرف‌های مفت است. در واقع گزاره‌های دینی اصلاً ارزش علمی ندارند؛ چون قابل تجربه و ابطال‌پذیر نیستند؛ حرف‌های مفت

۲. Scientists

است؛ یک مجموعه خیال‌بافی‌هاست. پس علم درست است و باید دین را کنار گذاشت. این عقیده‌ی ساینتیست‌ها بود.

پدر ساینتیسم، "اگوست کنت"^۴، معبدی در مقابل کلیسا ساخت و نام آن را معبد علم گذاشت. او گفت: «تا دیروز به کلیسا می‌رفتیم و مسیح را تقدیس می‌کردیم؛ خدا را تقدیس می‌کردیم؛ از امروز باید در این معبد، علم را تقدیس کنیم.» به تعبیری، ساینتیسم دین علم‌گرایی، مکتب علم‌گرایی را ایجاد کرد. ساینتیسم می‌گفت این حرف‌هایی که دین می‌زد، تماماً حرف‌های مفت بود؛ دین وعده‌های مفتی مثل بهشت و ... می‌داد؛ اما من بهشت را در همین دنیا می‌سازم. از راه علم و تکنولوژی، همین دنیا را به بهشت تبدیل می‌کنم. بهشتی که ادیان می‌گفتند، خیال‌بافی بود؛ من با علم و تکنولوژی، بهشت واقعی را در همین طبیعت ایجاد می‌کنم. البته، علم‌گرایی غیر از علم است. ساینتیسم یعنی نفی دین و همه چیز را منحصر کردن در تجربه و هرچیز غیرتجربی را انکار کردن، یعنی نوعی پوزیتیویسم^۵ نوعی تجربه‌گرایی.

علم‌گرایی هم باطل بود؛ زیرا اگر این گزاره که هرچیزی که با تجربه اثبات نمی‌شود، باطل است؛ صحیح باشد، علوم تجربی که ساینتیست‌ها قبول دارند هم مبتنی بر مبانی فلسفی است؛ یعنی مبانی معرفت‌شناختی علم است که روی آن، علم را می‌سازند. اگر آن مبانی قابل اثبات نباشد، آنگاه علم اصلاً معنایی ندارد. به‌طور مثال، اگر نتوانیم اثبات کنیم که جهانی بیرون از ذهن ما وجود دارد؛ (سوفسطاییان همین عقیده را داشتند؛ می‌گفتند ما در جهان تخیلات خودمان زندگی می‌کنیم؛ جهان

^۴ اگوست کنت (Auguste Comte) فیلسوف فرانسوی قرن نوزدهم و واضع نظریه‌ی اثبات‌گرایی است.

^۵ Positivism

بیرون وجود ندارد، هریک از ما در ذهن خود زندگی می‌کنیم.) دیگر نمی‌توانیم از علم سخن بگوییم. وقتی می‌شود از علم سخن گفت که ما به جهانی خارج از ذهنمان قائل باشیم. آیا جهان خارج از ذهن را با تجربه می‌شود اثبات کرد؟ با آزمایشگاه می‌شود اثبات کرد؟ این یک بحث فلسفی است. درثانی، فرض کنیم جهانی خارج از ذهن من وجود دارد، از کجا معلوم که آن چیزی که من از جهان خارج می‌فهمم، بر خود جهان خارج منطبق است؟ یعنی از کجا معلوم که ادراکات من واقع‌نما است؟ چراکه ما به خود پدیده‌های خارجی علم پیدا نمی‌کنیم؛ بلکه از طریق حواس، عکسی از پدیده‌های خارجی در ذهن ما نقش می‌بندد و ما نسبت به آن عکس آگاهی پیدا می‌کنیم. ما مستقیماً به جهان خارج مرتبط نمی‌شویم؛ مثلاً عکس صندلی از طریق چشم در ذهن من نقش می‌بندد و من نسبت به آن عکس، آگاهی پیدا می‌کنم. اگر آیینی ذهن من موج‌دار باشد، تصویری که از این شیء خارجی روی آن ایجاد می‌شود، غیر از خود آن واقعیت خارجی است و آگاهی من به این تصویر، به معنای آگاهی بر آن شیء خارجی نیست؛ چون این تصویر، تغییر یافته‌ی آن شیء خارجی است. حقیقتاً از کجا معلوم که ادراکات ما واقع‌نما است؟ این یک سوال فلسفی است و با استدلال فلسفی می‌شود آن را اثبات کرد؛ در هیچ آزمایشگاهی نمی‌شود آن را آزمایش کرد. نکته‌ی دیگر اینکه، اگر ما بخواهیم قوانین علمی را اثبات کنیم، باید یک‌دستی جهان اثبات شده باشد؛ یعنی اگر مثلاً بخواهیم بگوییم هر جا اسید سولفوریک روی آهن ریخته‌شود، سولفات آهن تشکیل می‌شود؛ باید یک‌دستی جهان را قبلاً اثبات کرده باشیم تا بپذیریم اگر در یک جا این کار انجام شد، همه جا همین کار تکرار می‌شود. با آزمایش چطور می‌شود به یک‌دستی جهان پی برد؟ بسیاری از سؤالاتی که زیربنای علوم تجربی است، سوالات فلسفی است و فقط با فلسفه می‌شود به آنها پاسخ داد. ساینتیست‌ها می‌گویند هر چیزی که با تجربه قابل اثبات نباشد، حرف مفت است. نتیجه‌اش چه می‌شود؟ اینکه تمام زیربنای علوم تجربی حرف مفت است! پس آن ساختمانی هم که روی این حرف مفت بنا شده، حرف مفت است؛ یعنی ساینتیسم با دست خود، تیشه به ریشه‌ی خود می‌زند. با انکار ارزش علمی مطالب فلسفی، مبانی خود علوم تجربی که فلسفی است، قطع می‌شود و ارزش علوم تجربی از بین می‌رود. ساینتیسم تیشه به ریشه‌ی

خود می‌زند؛ زیرا علوم تجربی براساس حرف‌های فلسفی بنا شده‌است. اگر حرف‌های فلسفی، حرف‌های مفت‌اند، پس علوم تجربی براساس حرف‌های مفت بنا شده است؛ پس خودش هم حرف مفت است. این به یک لحاظ.

از این گذشته، ساینتیسم در تجربه‌ی عملی هم به بن‌بست رسید. ساینتیسم می‌گفت که بهشت ادیان خیال‌بافی است و بهشت واقعی را من در جهان طبیعت و در همین دنیا می‌سازم. چند قرن از آغاز ساینتیسم گذشته است. واقعا دنیای ما بهشت شده است؟ یعنی ساینتیسم دنیا را بهشت کرد؟ دیگر در این دنیا، نه فقر وجود دارد؛ نه گرسنگی وجود دارد؛ نه ظلم وجود دارد؛ نه استثمار وجود دارد و نه جنگ وجود دارد؟ الحمدلله هیچ چیزی وجود ندارد! ببینید ساینتیسم چه جهان قشنگی درست کرده‌است؛ جهانی که یک لحظه در تاریخ بشر نیست که در یک گوشه‌ی آن جنگ برقرار نباشد و سلاح‌های مخوف کشتار جمعی، کرور کرور انسان‌ها را نابود نکند! این بهشتی است که ساینتیست‌ها وعده داده بودند. جهانی که همین امروز در زرادخانه‌ها و انبارهای ارتش‌های فوق‌مدرن دنیا آنقدر سلاح هسته‌ای تولید شده و موجود است که حساب کرده‌اند اگر همین سلاح‌های موجود منفجر شود، قادر است، برای چند هزار بار کل کره‌ی زمین را به پودر تبدیل کند که کره‌ای به نام کره‌ی زمین دیگر در منظومه‌ی شمسی باقی نماند. این جهانی است که ساینتیست‌ها ترسیم می‌کردند؛ فقر بیداد می‌کند. آفریقا را نگاه کنید؛ کشورهای محروم امریکای لاتین را نگاه کنید؛ کشورهای محروم آسیایی را نگاه کنید. فقر، جنایت، تبه‌کاری، نزاع، آلودگی و فحشاء؛ این بهشت ساینتیست‌ها است!!!

لذا ساینتیسم نه تنها در مبانی نظری و تئوریک خود با مشکل برخورد کرد؛ با تیشه، ریشه‌ی خود را زد؛ بلکه در صحنه‌ی عمل و تجربه‌ی عملی هم نتوانست آن مدینه‌ی فاضله‌ای را که وعده داده بود، محقق کند. لذا هر دوی این رویکردها، هم رویکردی که می‌گفت دین درست است و علم را باید حذف کرد و هم رویکردی که می‌گفت علم درست است و دین را باید حذف کرد؛ رویکردهای نادرست و غلطی هستند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

اهل ولاة
www.ahlevela.com

اهل ولاة

www.ahlevela.com

اهل ولاة